جناب

**مشکين قلم**

و از جمله مهاجرين و مجاورين و مسجونين خطّاط شهير مير عماد ثانی حضرت مشکين قلم است \* قلم مشکين بود و جبين روشن بنور مبين از مشاهير عرفا و سرحلقه ظرفا بود \* اين عارف سالک صيتش بجميع ممالک رسيد در ايران سرور خطّاطان بود و معروف در نزد بزرگان در طهران در نزد وزرا و امنا مکانت مخصوصی داشت و بنيان مرصوصی گذاشت و در روم شهير هر مرز و بوم بود و جميع خطّاطان حيران از مهارت قلم او زيرا در جميع خطوط ماهر بود و در کمالات، نجمی باهر \*

اين شخص کامل صيت امر اللّه را در اصفهان شنيد لهذا عزم کوی جانان نمود مسافات بعيده طی کرد و دشت و صحرا پيمود و از کوه و دريا گذشت تا آنکه بارض سرّ وارد شد و بمنتهی درجه ايمان و ايقان واصل گشت \* صهبای اطمينان نوشيد و ندای رحمن شنيد بحضور مثول يافت و باوج قبول عروج نمود \* سرمست باده عشق گرديد و از شدّت وله و شوق سر گشته و سر گردان گشت \* آشفته و سودائی شد و سر گشته و شيدائی گرديد \* مدّتی در جوار عنايت بسر ميبرد و هر روز مورد الطاف جديد ميشد و بتزيين و تنميق قطعه‌های رنگين ميپرداخت و اسم اعظم يا بهاء الابهی را باشکال مختلفه در غايت اتقان مينگاشت و بجميع آفاق ميفرستاد \* پس مأمور سفر باسلامبول گرديد و با حضرت سيّاح همراه شد \* چون بآن مدينه عظمی رسيد در بدايت جميع بزرگان ايرانی و عثمانی کلّ نهايت احترام مجری داشتند و شيفته خطّ مشکين او گرديدند ولی لسان بليغ گشاد و بی‌محابا بتبليغ پرداخت \* سفير ايران در کمين بود حضرت مشکين را در نزد وزراء متّهم باين نمود که اين شخص از طرف حضرت بهاء اللّه بجهت فساد و فتنه و ضوضاء باين مدينه کبری آمده جمعی را مسخّر نموده و بانواع تدبير باز بتسخير مشغول است \* اين بهائيان ايران را زير و زبر نمودند حال بپايتخت عثمانيان پرداختند \* دولت ايران بيست هزار نفر طعمه شمشير کرد تا بتدبير اين نائره فساد را بنشاند حال شما بيدار شويد عنقريب آتش فساد شعله زند و عاقبت خرمن سوز بلکه جهانسوز گردد و چاره از دست برود \*

و حال آنکه آن مظلوم در پايتخت روم مشغول بخوشنويسی و معروف بخدا پرستی بود در اصلاح ميکوشيد نه در فساد در الفت بين اديان سعی مينمود نه کلفت بين مردمان غريبان را مينواخت و بتربيت اهل وطن ميپرداخت بيچار‌گان را ملجأ و پناه بود و فقيرانرا گنج روان بوحدت عالم انسانی دعوت مينمود و از بغض و عداوت بيزار بود \*

ولی سفير ايران نفوذ عظيم داشت و با وزراء روابط خصوصی قديم جمعی را بر آن داشت که در مجالس و محافل داخل شوند و هر نسبت باين طائفه بدهند \* جواسيس بتحريک عوانان از هر طرف احاطه بجناب مشکين نمودند و بتعليم سفير لوائحی بصدر اعظم تقديم کردند که اين شخص شب و روز بتحريک فساد مشغول طاغی و باغی است و عاصی و ياغی \* اين بود که جناب مشکين را مسجون نمودند و به گاليپولی فرستادند و باين مظلومان همداستان شد او را بقبرس فرستادند و ما را بسجن عکاء \* در جزيره قبرس در قلعه ماغوسا محبوس گرديد و از سنه ٨٥ تا ٩٤ در ماغوسا مسجون و اسير بود \*

و چون قبرس از دست عثمانيان برفت حضرت مشکين از اسيری رهائی يافت و آهنگ کوی دوست در مدينه عکا نمود و در ظلّ عنايت ايّام بسر ميبرد و بتزيين و تنميق لوحه‌های مکمّل ميپرداخت و باطراف ميفرستاد و شب و روز در نهايت روح و ريحان مانند شمع بنار محبّت اللّه ميگداخت و جميع يارانرا تسلّی خاطر بود \* و بعد از صعود حضرت مقصود در نهايت ثبوت و رسوخ در عهد و ميثاق محکم و متين بود و مانند سيف شاهر بر رقاب ناکثين ابدًا مدارا نميدانست و لغير اللّه محابا نميکرد و دقيقه ئی در خدمت فتور نداشت و در هيچ موردی قصور نمينمود \*

بعد از صعود سفری بهندوستان نمود و در آنجا با حقيقت پرستان آميزش کرد ايّامی بسر برد و هر روزی همّتی جديد نمود \* چون خبر ناتوانی او باين عبد رسيد فورًا او را احضار نمودم مراجعت باين سجن اعظم کرد ياران شادی نمودند و کامرانی کردند شب و روز همدم و همراز بود و هم نغمه و هم آواز حالت غريبی داشت و انجذاب شديدی جامع فضائل بود و مجمع خصائل مؤمن و موقن و مطمئن و منقطع بود بسيار خوش مشرب و شيرين سخن و اخلاق مانند بوستان و گلشن \* نديم بی‌نظير بود و قرين بی‌مثيل در محبّت اللّه از هر نعمتی گذشت و از هر عزّتی چشم پوشيد راحت و آسايش نخواست ثروت و آلايش نجست باين جهان تقيّدی نداشت و شب و روز خويش را بر تبتّل و تضرّع ميگماشت \* هميشه بشوش بود و در جوش و خروش محبّت مجسّم بود و روح مصوّر در صدق و خلوص بی‌نظير بود و در صبر و سکون بی‌مثيل بکلّی فانی بود و بنَفَس رحمانی باقی \*

اگر آشفته جمال و دلبسته بملکوت جلال نبود از برای او هر خوشی ميسّر بود زيرا بهر مملکتی ميرفت اين خطوط متنوّعه سرمايه عظيم بود و فضائلش واسطه حرمت و رعايت هر امير و فقير \* ولی چون سر گشته و سودائی معشوق حقيقی بود از جميع اين قيود آزاد شد و در اوج نامتناهی پرواز داشت \* عاقبت در غياب اين عبد از اين جهان تاريک و تنگ بعالم نورانی شتافت و در جوار رحمت کبری فيض نامتناهی يافت \* عليه التّحيّة و الثّناء و عليه الرّحمة الکبری من الرّفيق الاعلی \*